

رشحات عرفان

همان طور که در پیشگفتار این دفتر ذکر شد در آثار مبارکه بهائی اشارات و کنایات و عبارات و تلمیحاتی وجود دارد که شرح و توضیح آنها می‌تواند برای خوانندگان گرامی مفید واقع شود. لذا از دفتر سوّم سفینه عرفان بخش جدیدی تحت عنوان "رشحات عرفان" اضافه شده است که به شرح اشارات موجود در آثار مبارکه اختصاص دارد.

مطالبی که در شرح اشارات آثار مبارکه در این دفتر درج می‌شود از قسمتی از کتاب گنج شایگان از تألیفات جناب عبدالحمید اشراق خاوری اخذ شده که تا به حال طبع و نشر نشده است و توسط جناب دکتر وحید رأفتی تنظیم و تدوین شده است.

نکاتی از گنج شایگان

تنظیم و تدوین: وحید رأفتی

مقدمه

جناب عبدالحمید اشراق خاوری (۱۹۰۲-۱۹۷۲ م) کتابی به نام گنج شایگان تألیف نموده‌اند که حاوی دو قسمت و هر قسمت آن حاوی دو جزء است. جزء اول از قسمت اول که در شرح و معرفی آثار مهمّه جمال قدم می‌باشد در ۲۱۴ صفحه تحت عنوان گنج شایگان در طهران به سال ۱۲۴ بدیع انتشار یافته است.

جزء دوم از قسمت اول اختصاص به شرح و معرفی چند اثر مهمّ حضرت ربّ اعلیٰ پیدا نموده و چنین به نظر می‌رسد که آن جناب در ذیل عنوان «انّ فی قائمنا اربع علامات...»، در کتاب قاموس ایقان (ج ۱، صص ۱۹۸-۲۱۲) از این موادّ استفاده نموده و آنها را منتشر ساخته‌اند.

جزء اول از قسمت دوم کتاب گنج شایگان حاوی مجموعه مستخرجاتی از آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء است که فاقد نظم و ترتیب خاصی است و شاید غالب این آثار را در

کتاب سائره آن جناب نظیر مجلّات مائده آسمانی بتوان یافت.

اما جزء دوم از قسمت دوم حاوی مطالب تاریخی و توضیحاتی در باره بعضی از اشارات مندرج در آثار مبارکه است که ظاهراً تاکنون به طبع نرسیده است. چون نشر فقراتی از این جزء مفید به نظر می آید ذیلاً به نقل آنها می پردازد و توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می نماید که در باره بعضی از فقرات مزبور به تناسب مطلب توضیحاتی به وسیله این عبد به مطالب جناب اشراق خاوری اضافه شده تا اطراف و جوانب مطالب را بیشتر روشن نماید. بدیهی است که در سطور ذیل مطالبی که از جزء دوم از قسمت دوم کتاب گنج شایگان نقل شده کاملاً مشخص بوده و در نقل آنها ابدأ دخل و تصرفی به عمل نیامده است.

اول - حضرت بهاء الله در لوح جناب ابن اصدق که به تاریخ ۹ ذی الحجّه سنه ۱۲۹۸ هـ ق مورّخ می باشد چنین می فرماید:

«الله الحمد آذان طلب متتابعاً به هدیّر حمامه محبّت و وداد فائز... و اینکه در باره جناب حرف م علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مرقوم فرموده بودید حقّ جلّ جلاله مرّه بعد مرّه ایشان را نجات داده و به ذراعی قدرت و قوت خود حفظ فرموده و در این کرّه آخر مخصوص ایشان حسب الامر این عبد دائره عظیمه منیعه را نوشته ارسال داشت. سلام و تکبیر این فانی را خدمت ایشان برسانید و مذکور دارید مقام شما عظیم است، حفظش نمائید چه که در سجن اعظم الواح متعدّده مخصوص شما از سماء مشیّت مقصود عالمیان نازل. قسم به آفتاب آسمان توحید که معادله نمی نماید به یکی از الواح آنچه مکنون و مشهود است. امروز روز عمل است و روز فیض اعظم است. بحر حیوان مّواج و حضرت فیاض موجود. بسیار حیف است مثل آن جناب در مثل چنین ایّامی بما ینبغی فائز نشوند. ایّام در مرور است و آنچه در او موجود به فنا راجع خواهد شد. باید بما ینبغی توجه نمود. باری، ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد. هذا ما نطق به لسان ۶۶ [الله] فی الجواب، قوله عزّ ذکره:

باید مثل ایشان بما نزل فی الكتاب عمل نمایند. آنچه در دنیا در تحصیل ثروت و اسم و عزّت کوشیده و یا بکوشند ثمری نداشته و نخواهد داشت چنانچه از برای غیر ایشان ثمر نداشته. آنچه در این یوم الهی از ایشان ظاهر شود اوست باقی و دائم. امروز روزیست هر نفسی آنچه را اراده نماید می تواند مالک شود چه که آفتاب کرم مشرقست و بحر جود ظاهر و مشهود. تحت لحاظ عنایت حقّ بوده و خواهند بود و له ان يعمل بما ینبغی لایّام الله ربّ العالمین. انشاء الله بر حفظ مقام خود مؤید شوند و بما یحبّ و یرضی موقّق. انتهى.

این خادم فانی راجی و آمل که از فضل بی منتهای حقّ جلّ جلاله بما اراده الله له فائز شوند. چندی قبل این کلمه علیا از لسان مالک اسماء استماع شد، قوله عزّ کبریائه: به ابن اسمی علیهما بهائی

بنویس جناب م س باید حقوق الهی را برساند و به ظالمین نسپارد. این کلمه محکمه مبارکه به کمال شفقت و عنایت از افق اراده ظاهر، انشاءالله بر عمل به آن فائز شود و از عاملین در کتاب مبین از قلم اعلیٰ ثبت گردد. سیفنی العالم و ما ینفعه فی الآخرة و الاولیٰ هذه الکلمة العلیا. ان ربک لهو الناصح المشفق العلیم الخیر. انتهى...»

جناب اشراق خاوری در باره "جناب حرف م" و "جناب م س" در گنج شایگان چنین نوشته‌اند:

«مقصود از م س و م میرزا علیرضا مستوفی خراسانست که بعداً مستشارالملک لقب یافت. مشارالیه برادر میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنة سبزواری است که از مؤمنین بوده و این دو برادر به واسطه جناب باب الباب در خراسان به امر حضرت اعلیٰ مؤمن شدند و بعداً در ظل امرالله وارد گردیدند. میرزا علیرضا مستشارالملک مستوفی ثروت بسیار داشت و بالاخره به ادای حقوق الله موفق نشد و اموالش را ظالمین و خائنین بعد از مرگش خوردند و بردند، چنانچه در لوح مبارک دیگر در باره همین مستوفی می‌فرمایند قوله تعالی: "اینکه در باره جناب م س نوشته بودید... حق جل جلاله ایشان را حفظ فرموده و از خطرات کلیه نجات داده و لکن خود ایشان را کثرت مشاغل گاهی مشغول نموده انشاءالله فرج می‌رسد. وقتی از اوقات این خادم فانی این کلمه را از لسان مبارک استماع نمود، فرمودند یا عبد حاضر، جناب م و س را عنایت حق چند کوزه از خطرات کلیه نجات بخشید و لکن لوح الهی که به او ارسال می‌شد از کثرت توجه به دنیا به تلاوت ما نزل فیه و تفکر در آن فائز نمی‌گشت تا مقصود را بیاید و او را به امری که باقی و دائم است بدارد. انتهى... در این کوزه آخر که ایشان را به ارض ط احضار نمودند حسب الامر این عبد دائره مبارکه معروفه را لاجل حفظ ایشان نوشته ارسال داشت...»

تاریخ این لوح مبارک به خط خادم ۲۹ رمضان ۱۲۹۸ هـ ق است.

در این مقام مختصری در باره میرزا علیرضا و برادرش میرزا محمد رضای سبزواری از تاریخ خراسان تألیف مرحوم فوادی خلاصه و نقل می‌شود به قرار ذیل:

میرزا علیرضای مستوفی و برادرش میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنة که از او کوچک‌تر بود اهل سبزواری بودند. میرزا علیرضا مستوفی خراسان و متنفذ و با ثروت بود. به وسیله جناب باب الباب تصدیق کرد و به حضرتش برای تهیه وسائل لازمه کمک‌ها نمود و چون عبدالله خان رئیس فوج توپخانه که در معسکر حمزه میرزا بود در جنگی اسیر ترکمان‌ها شد مستوفی با مبلغ ۸۰۰ تومان او را خرید. مشارالیه را جمال قدم متذکر به ادای حقوق الله فرمودند ولی او به عزیزالله جذاب گفت که ۶۰۰ اشرفی نزد تو دارم، پنجاه تومان به حاجی امین بده و بقیه را از بابت املاکی که وقف در مشهد کرده‌ام حساب می‌کنم زیرا اینها وقف حق است. و خلاصه حقوق الله را نداد و بالاخره در سال ۱۲۹۸ هـ ق مرد و در مشهد مدفون گردید و این بیت بر سنگ مزارش نقش است:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما مؤتمن السلطنه نیز تصدیق امر کرده خیلی مشتعل و شبیه به هیکل جمال قدم بود و در عنوان لوحی جمال قدم جلّ جلاله به این نکته اشاره فرموده‌اند. سفری که شاه ناصرالدین به خراسان رفت از نفوذ مؤتمن السلطنه ترسید. وقتی که شاه رفت بجنورد و امرای اطراف همه جمع شدند از جمله امیر قوچان حسینقلی خان ایلخانی همراه مؤتمن السلطنه با لشکر و سرباز و جاه و جلال بسیار رسید و همه را جلب و جذب کرد. شاه ترسید و پس از طی مراسم همه را مرخص کرد ولی مؤتمن السلطنه و شجاع الدوله را نگاه داشت و با خود به طهران برد که هر دو را هلاک کند ولی حسن علی خان پسر امیر قوچان اقدام کرد و پدر را به قوچان آورد و از مرگ خلاص شد. شاه مؤتمن السلطنه را به اسم حکومت کاشان یک سال به کاشان فرستاد و بعد او را به طهران آورد و برای کتمان اصل مقصود خواهر خود را به او داد و پس از چندی او را با قهوه مسموم کرد به سال ۱۳۱۰ هـ ق و بعد بدن او را در تابوتی که مؤتمن السلطنه قبلاً برای خود تهیه دیده بود گذاشتند و به مشهد فرستادند و دفن کردند. اموال میرزا علیرضا مستوفی همه نصیب دشمنان و اولاد بدتر از دشمنان شد. شاهزاده شیخ الرئیس قاجار علی مشهور توسط این دو برادر مؤمن و تبلیغ شد. انتهی.

جناب آقا محمد فاضل قاینی معروف به نبیل اکبر مثنوی مفصلی به نام میرزا محمد رضای مزبور به رشته نظم کشیده و در مقامی او را نصیحت فرموده‌اند که مانند علیرضا برادرش نشود که حبّ مال و جاه او را تسخیر کرده بود و عاقبت از این جهان رفت و اموال و ثروتش نابود گردید و نصیب دشمنان و بازماندگان بدتر از دشمنان او شد. این مثنوی جناب فاضل قاینی به طبع نرسیده و نسخه خطی آن در نزد جناب بهاءالدین نبیل اکبر و اخوان و همشیره ایشان موجود است.»

دوم- آثار مبارکه بهائی مشحون از اشاراتی به "نفعه قمیص"، "عرف قمیص"، "بوی پیراهن" و از این قبیل است. از جمله جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس (فقره ۴) می‌فرمایند: «قل من حدودی یمز عرف قمیصی...»

جناب اشراق خاوری در ذیل "بشیر (عرف قمیص)" در کتاب گنج شایگان چنین نوشته‌اند:

«لقب یکی از پسران یعقوب است. وقتی که برادران یوسف او را به چاه انداختند و خیر مرگش را برای پدرشان برده گفتند یوسف را اگرگ درید یعقوب در فراق یوسف چندان ناله و گریه کرد که چشمانش نابینا شد و پس از سال‌های دراز که یوسف بر سریر عزت نشست و عزیز مصر شد و برادران خود را مأمور ساخت که پدر و بستگانش را به مصر بیاورند پیراهن خود را به یکی از برادران داد که به کنعان ببرد و بر سر پدرش بیفکند. حامل قمیص که در قرآن مجید سوره یوسف از او به بشیر تعبیر شده است هنگام خروج از مصر پیراهن یوسف را باز کرد و یعقوب در کنعان

بوی پیراهن یوسف را شنید و گفت: "آئی لاجد ریح یوسف لو لان تفندون." و پس از چند روز بشیر که حامل قمیص یوسف بود وارد کنعان شد و پیراهن یوسف را بر سر پدر انداخت و یعقوب بینا شد و چشمانش نور یافت. تفصیل این وقایع در قرآن مجید، سوره یوسف نازل شده است و شعرای شیرین‌زبان در این خصوص داد سخن داده‌اند. جمله "عرف قمیص" که در الواح مبارکه نازل شده است اشاره به همین داستانست و مقصود آنکه هر که یعقوب‌وار در انتظار یوسف مصر الهی باشد از احکام و اوامر مقدسه او مظهریت او را یقین کرده و به ایمان فائز خواهد شد، چنانچه یعقوب بوی پیراهن یوسف را درک کرد.»

همان طور که در متن فوق اشاره شده مضامین "بوی پیراهن" و "بوی پیراهن یوسف" را به وفور در آثار اهل ادب می‌توان ملاحظه نمود. برای نمونه شواهدی از این آثار را به نقل از فرهنگ تلمیحات (تألیف سیروس شمیسا، طهران: فردوس، ۱۳۷۱ ه. ش، ص ۱۶۹) ذیلاً درج می‌نماید:

«بوی پیراهن (= پیرهن)

ز آن بوی پیرهن که ز باد صبا رسید	یعقوب‌وار نرگس چشم شکفته شد
اهلی، ۴۵۸	
غیر بوی پیرهن در کلبه احزان نبود	دیده یعقوب بر دیوار و در و اشد دریغ
نظیری، ۵۴۳	
وگره هر نفسی بوی پیرهن دارد	ز یوسفی که تو را در دل است بی‌خبری
صائب، ۵۷۲	
جذبه‌ای خواهم که یوسف را به کنعان آورد	بوی پیراهن غباری از دل ما برنداشت
صائب، ۴۷۳	

...

بوی پیراهن یوسف (پیرهن)

دل او شاد شد و دیده او گشت بصیر	بوی پیراهن یوسف چو به یعقوب رسید
امیر معزی، ۳۵۲	
باد گوئی که به پیر غم کنعان آرد	بوی پیراهن یوسف که کند روشن چشم
سید حسن غزنوی، ۳۹	
که بوی پیرهن یوسفی بیافت مشام	ز هر طرف بجهد بی‌قرار یعقوبی
مولوی، شماره ۱۷۳۴	

سوّم - اشارات لوح حاجی میرزا حیدر علی

حضرت بهاء الله در یکی از الواح نازله به اعزاز جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی چنین

می فرماید:

«الحمد لله الذی سرّ خادمه بنفحات بیان اولیائه الذین کرم وجوههم عن التوجّه الی غیره... در جمیع کتب ذکر ظهور در این ارض موعود است و همچنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالک اخری آمده و در اطراف این ارض مقدّسه مبارکه ساکن شده اند و می گویند ظهور نزدیک است و ما آمده ایم تا به آن فائز شویم و ادراک نمائیم مع ذلک در غفلت عظیم مشاهده می شوند. رئیسشان چند سنه قبل اراده نمود به حضور فائز شود. در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد و لکن لوح امنع اقدس از سماء عنایت مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را به مقصود کشاند. مع ذلک مصداق کلمه مبارکه لا یمسه الا المطهرون ظاهر. باری، به قطره ای از بحر معانی آن فائز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظر قوم قبلهم و معهم. صد هزار حسرت و افسوس که از فیض فیاض و رحمت نامتناهی الهی ممنوع و محرومند. الامر بید الله يعطی و یمنع و هو المقتدر القدیر...»

در توضیح عبارات فوق جناب اشراق خاوری در گنج شایگان چنین نوشته اند:

«بیان مبارک اشاره به پیروان میللر است که از آلمان جمعی به اراضی مقدّسه رفتند و دیری بنا کردند در جبل کرمل و منتظر رجعت و ظهور حضرت مسیح ع هستند و لوحی را که می فرمایند خطاب به رئیسشان نازل شده همان لوح موسوم به هرتیک می باشد که نام آن رئیس بوده و حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه در رساله امر بهائی در جزو قائمه الواح مهمّه جمال قدم جلّ جلاله لوح هرتیک را ذکر فرموده اند ولی نگارنده تاکنون این لوح را زیارت نکرده ام و اگر شرف زیارت آن حاصل شد در این دفتر ثبت خواهم کرد، بحوله و قوته.»

مقصود از میللر، ویلیام میللر (۱۷۸۲-۱۸۴۹ م) امریکائی است که از سال ۱۸۳۱ م به بعد در سراسر امریکا سفر نموده مردم را به رجعت ثانی مسیح در حدود سال ۱۸۴۳ م بشارت داد و در این زمینه مقالات و رسائل مختلفه منتشر نمود. شرحی از احوال و افکار و اقدامات او در کتاب عالم بهائی (ج ۵، صص ۶۰۰-۶۰۴) به طبع رسیده است. منتظرین رجعت ثانی مسیح در اروپا در سالهای میانی قرن نوزدهم به قیادت کسانی نظیر کریستوف هافمن Christoph Hoffman و جورج دیوید هرتیک Georg David Hardegg به تأسیس "انجمن هیکل" "Society of the Temple" پرداختند و بعضی از آنان به اراضی مقدّسه آمده و کلنی آلمانی ها را تأسیس نمودند که مهم ترین کلنی آنها در سالهای ۱۸۶۸-۱۸۶۹ م به قیادت هرتیک در حيفا تأسیس گردید.

لوح هرتیک که در شرح فوق به آن اشاره شده در کتاب لثالی الحکمة (ج ۳، صص ۲۱۵-۲۱۹) به طبع رسیده است.

چهارم - اشارات لوح ک ظ

لوح ک ظ با مطلع «ک ظ نادیناک عن وراء قلزم الکبرياء على الارض الحمراء...» در کتاب مبین، آثار قلم اعلیٰ (دانداس: مؤسسۀ معارف بهائی، ۱۹۹۶ م)، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۹ به طبع رسیده است. در بارۀ بعضی از اشارات مندرج در این لوح جناب اشراق خاوری در کتاب گنج شایگان چنین مرقوم فرموده‌اند:

«یکی از الواح منیعۀ صادره به اعزاز جناب سمندر، شیخ کاظم قزوینی لوح مبارک معروف به ک ظ است که در کتاب مبین به طبع رسیده و مخاطب آن سمندر، شیخ کاظم قزوینی است. من در ریحق مختوم و درج لثالی هدایت و کتاب محاضرات راجع به سمندر و لوح ک ظ و بیانات جناب ابوالفضائل گلپایگانی علیه الرحمه در این خصوص در کتاب حجج البیته به تفصیل سخن گفته‌ام و کتب مزبوره مطبوع و متداولست. ک ظ همان کاظم است و در این لوح مبارک نام چند نفر به تصریح و تلویح ذکر شده است. یکی فؤاد پاشا است که از زمامداران سیاسی دولت عثمانیه بود و نسبت به جمال قدم و اصحاب سخنگیری‌ها کرد و عاقبت در ۱۸۶۸ م / ۱۲۸۶ هـ ق در پاریس پس از بیماری سخت مرد و در آن ایام صدر اعظم بود، چنانچه در همین لوح مبارک از لسان او فرموده‌اند: "قال كنت صدر الناس و هذا منشوری..." دیگری عبدالعزیز خان پادشاه و خلیفۀ عثمانی است که در این لوح فرموده‌اند: "سوف نعلز الّذی کان مثله و نأخذ امیرهم الّذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار..." مقصود از امیر در این آیه مبارکه سلطان عبدالعزیز عثمانی است که نسبت به حقّ و اصحاب ظلم بی‌منتهی نمود و عاقبت در ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ هـ ق به طور مجهولی به قتل رسید. شرح این داستان در ریحق مختوم و اسرار تائی و درج لثالی هدایت و محاضرات مسطور است و مقصود از "الذی کان مثله" عالی پاشاست که گاهی صدر اعظم و گاهی وزیر خارجه عثمانی بود و لوح رئیس خطاب به اوست. مشارالیه بی‌اندازه به امرالله ستم روا داشت و به بدترین حال افتاد و بعد از او عبدالعزیز از سلطنت معزول شد و به حبس افتاد و عاقبت به روایتی خود را کشت و به روایتی او را مسموم کردند و مرد. شخص دیگری که نامش در لوح ک ظ مندرج است مهدی است که می‌فرمایند او را اخذ کردیم و مقصود مهدی گیلانی است که در اسلامبول قاضی سفارت ایران و معتمد میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران در باب عالی بود. مشارالیه با پیروان یحیی و سید محمد اصفهانی همراه بود و در ضمن نامه‌ای مفصل اعتراضات بسیار به امر مبارک نوشت و برای آقا محمد علی تنباکو فروش اصفهانی از اصحاب که در ادرنه بود فرستاد و او هم عین نامه را به حضور جمال قدم جلّ جلاله تقدیم کرد و از لسان او جواب اعتراضات

مهدی قاضی در کتابی به نام کتاب بدیع نازل شد که این لوح مبارک مطبوع و منتشر است. این لوح در سال ۱۲۸۳ هـ ق در ادرنه نازل شده. چندی بعد از نزول کتاب بدیع مهدی قاضی مرد و باکمال حسرت و خسران جان به مالک دوزخ سپرد. شخص دیگری که در باره او می‌فرمایند پس از آنکه خداوند [آنچه را] می‌خواست به او عنایت فرمود از حق اعراض کرد و به نفاق قیام نمود، آقا محمد علی اصفهانی است و این غیر از آقا محمد علی تنباکو فروش سابق الذکر است. شرح اقدامات مغرضانه و مخالفت‌های محمد علی اصفهانی نسبت به امرالله و احبای اسلامبول را بنده به تفصیل در جلد اول محاضرات نوشته‌ام. در الواح مبارکه جمال قدم جلّ جلاله در باره او مطالبی بسیار نازل شده است. از جمله در یکی از الواح نازله به اعزاز آقا میرزا حیدر علی اصفهانی علیه الرّحمه می‌فرمایند قوله تعالی: "محمد علی ارض صادق در مدینه کبیره ساکن به شأنی بر ضرر امر قیام نموده که ذکر آن موجب حزن عالم اکبر و اصغر است."

پنجم - عبدالرسول در لوح عندلیب

حضرت بهاءالله در لوح جناب عندلیب که در آثار قلم اعلی (ج ۲، ص ۶) به طبع رسیده چنین می‌فرماید: «... یا قلمی الاعلی اذکر عبدی الرسول الذی استشهد فی الزّوراء انه هو الذی فوّض الیه سقایة بیتی الحرام بعد العبد الحاضر لدی عرش الله المهیمن القیوم. انه خرج فی الاشراق لیسقی بیت الله فی یوم الميثاق اذا قتلته المشرکون بظلم ناحت به الاشیاء و الذین طافوا العرش بخضوع و خشوع...» جناب اشراق‌خاوری در گنج شایگان در باره عبدالرسول مذکور در لوح فوق چنین مرقوم فرموده‌اند:

«دو برادر از اهل قم بودند که به امرالله تصدیق و اقبال نمودند و به بغداد رفتند و دو سال در محضر مبارک مشرف بودند و به امر مبارک عازم ایران شدند و به قم عزیمت کردند. اشرار و اعدا آنان را اذیت و آزار کردند و عاقبت دستگیر شدند و هر دو را به طهران برده تحویل زندان انبار دادند و محبوس ساختند. این دو برادر آقا عبدالرسول قمی و آقا حسین قمی بودند. آقا حسین در زندان انبار پس از دو سال صعود کرد. آقا عبدالرسول همچنان گرفتار بود و زن و فرزندانش بی‌پناه بودند. جمال قدم و اسم اعظم زن و فرزند او را به بغداد آوردند و در پناه حفظ خود محفوظ داشتند و آسوده از هرگزندی شدند. اولاد عبدالرسول مشرف بودند و در سفر ادرنه هم دو نفر از آنها همراه ملتزمین و اهل حرم بودند و در ادرنه هم سه سال ماندند و بعد از آن به امر مبارک آن دو نفر به بغداد مراجعت کردند. نام یکی آقا حسن بود که مردی مؤمن بود. آقا عبدالرسول هفت سال در انبار طهران محبوس بود و پس از آن مستخلص شد. به بغداد رفت و چون برای سفر به ادرنه اذن مبارک نبود ناچار در بغداد ماند و به خدمت بیت الله الحرام یعنی بیت مبارک پرداخت و سقای بیت شد و آب مایحتاج بیت و ساکنین بیت را از دجله به دوش

می‌برد. خدمت او در بیت مدّت پنج سال ادامه داشت تا آنکه شبی مشک آب به دوش و از دجله عازم بیت الله بود که ناگاه دو نفر از اشرار به او حمله کردند و سینه‌اش را با تیغ شکافتند و او را به شدّت مضروب ساختند. آقا عبدالرّسول مشک آب را نگاه داشت و با همان حال خود را با مشک آب به بیت الله الحرام رسانید. باغچه‌ها را آب داد و بر زمین افتاد و به یاران گفت که دو نفر مرد زخم زدند و پنهان شدند و فرار کردند و بعد صعود فرمود و نامش در الواح الهیه مخلّد و پابرجای ماند. علیه الرّحمة و الرّضوان. بازماندگانش در ارض اقدس و در طهران هستند و در ظلّ امرالله اند.»

اطّلاعات ناقص و محدود حقیر در باره اولاد و احفاد آقا عبدالرّسول شهید قمی که جناب اشراق‌خاوری به وجود بازماندگان ایشان در ارض اقدس و طهران اشاره فرموده‌اند حاکی از آن است که آقا محمّد حسن خادم مسافرخانه و آقا ابوالقاسم مسگر از اولاد آقا عبدالرّسول بوده‌اند. آقا محمّد حسن در سنّ هشتاد و یک سالگی در عکّا صعود نمود و زوجه‌ای اختیار ننمود. آقا ابوالقاسم مسگر با ذکریه خانم بنت آقا احمد ازدواج نمود و دارای چهار فرزند به نام‌های رفیع، خلیل، ادیب و داود شد که از جمله در عدسیّه و ایران اقامت گزیدند.